برترین‌های اخلاقی در زندگی اجتماعی

* محمدرضا شریف‌خانی

انسان دوســـت دارد همواره جزو بهترین‌ها باشد و رقابت و سرعت و سبقت نیز در امور اخلاقی و رفتار پسندیده اجتماعی نه تنها گرایش فطری انسان، بلکه فرمان الهی است. نویسنده در مطلب حاضر، به برخی از بهترین‌ها در اخلاقی اجتماعی بر اساس آموزه‌های اسلامی که از زبان حضرت لقمان حکیم(ع) نقل شده اشاره کرده است.

***

مقامات الهی در گرو اخلاق انسانی

انسان اگر می‌خواهد به مقامات برتر دست یابد که کمال آن در خداوند اســـت، باید اخلاق انسانی را در خود به نمایش بگذارد. این‌گونه است که می‌تواند سرآمد دیگران و محبوب دل‌های مردم شود و در پیشگاه خداوند، عزت و آبرو و کرامت و شرافت کسب کند.

اصولاً مردم حتی اگر خودشان دارای مکارم اخلاقی نباشند، ولی افراد متخلق به آن را دوست می‌دارند و پروانه‌وار دور شمع وجودش می‌گردند تا بهره‌ای از نور وجودش و انوار اخلاقش ببرند.

روزی یکی از بزرگان بنی‌اسرائیل از محلی گذر می‌کرد، دید گروهی از مردم مانند تشـــنگان آب گوارا به دور لقمان گرد آمده‌اند و به سخنان حکیمانه او گـــوش می‌دهند. آن رهگذر با تعجب به لقمان گفت: تو آن نیســـتی که با ما گله‌داری می‌کردی؟ گفت: آری. پرسید: پس چگونه به این مقام رســـیده‌ای؟ لقمان فرمود: ســـه ویژگی مرا به این مقام رسانید: راستگویی؛ امانت‌داری؛ دوری از کارهای بیهوده.

از نظر قرآن انســـان موجودی در حال صیرورت (مائده، آیه۱۸؛ غافر، آیه ۳؛ شـــوری، آیه۱۵؛ تغابن، آیه۳) و انقلاب (اعراف، آیه۱۲۵؛ شـــعراء، آیه ۵۰؛ زخرف، آیه۱۴) و درحال رنگ گرفتن است. به این معنا که انسان تا زمانی در دنیا اســـت با کارهایی که انجام می‌دهد خودش را می‌سازد. حال این ساختن می‌تواند درست و یا نادرست باشد و هر کسی در نهایت ســـازه‌ای که از خود بیرون می‌دهد می‌تواند دارای کمالات باشد یا آنکه تمام سرمایه‌های وجودی‌اش را از دست بدهد و در چاه فراق از صفات خود بیفتد خداوند در آیه ۱۳۸ سوره بقره بهترین رنگ را رنگ خدایی می‌داند و می‌فرماید: صبغه الله و من أحسن من الله صبغه و نحن له عابدون؛ این است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم.

این بدان معناست که انسان اگر بخواهد رنگی بگیرد باید رنگ خدایی بگیرد؛ یعنی صفات کمالی خداوند را در خود ظهور دهد. با چنین تخلق به صفات الهی است که انسان می‌تواند در جایگاه خلافت الهی قرار گیرد و به عنوان جانشین و خلیفه رفتار کند.

بهترین‌های اخلاقی

انسان باید نسبت به همه کارهای نیک و پسندیده و امور خیر پیشگام و پیشـــتاز باشد و به رقابت با دیگران بپردازد و در کارهای خیر سرعت و سبقت بجوید. (مؤمنون، آیه۶۱؛ حدید، آیه۲۱؛ آل‌عمران، آیه۱۳۳؛ بقره، آیه۱۴۸؛ مائده، آیه۴۸) اما برخی از کارهای خیر و اخلاق نیک هست که به عنوان بهترین‌ها مطرح است برخی از این اخلاق و رفتارها عبارتند از:

۱- پندپذیری: انسان باید عادت کند سخن نیک دیگران را بشنود و از کارهای خیر دیگران بیاموزد تا مجموعه‌ای کامل از اخلاق الهی- انسانی شود. انسان خردمند از هر کسی خوشه‌ای برمی‌گیرد و تلاش می‌کند که بهترین خوشه‌ها را بچیند.

اصولاً در حوزه تربیت و تزکیه، نقش موعظه و پند، یک نقش مهم و اساسی اســـت. از این‌رو به پیامبران فرمان داده شده که موعظه کنند تا دل‌های آماده از آن بهره‌مند شـــوند. (نحل، آیه۱۲۵) لقمان حکیم نیز به فرزندش می‌فرمود: فرزندم! بر تو باد پند و اندرز؛ پس به آن عمل کن، که اندرز برای دانا از عسل گواراتر و برای نادان از بالا رفتن پیرمرد از نردبان دشوارتر است. (ارشاد القلوب، ص۷۲، باب۱۸) شاعر نیز در این‌باره سروده است: ز پند مردم دانا متاب سر، هرگز/ که از نصیحت دانا ضرر نخواهی دید/ نشاط دور جوانی به کام دل دریاب/ که نوبهار جوانی دگر نخواهی دید.

۲- ادب: مراعات ظرایف رفتار و گفتار در جامعه امر بســـیار مهم و سازنده‌ای است. اصولاً مردم به جزئیات توجه دارند و اگر به روی شخص نیاورنـــد به طریقی به نقد رفتار و گفتارش می‌پردازند. پس انســـان باید براساس «هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد» عمل کند و به ظرافت‌های رفتاری و گفتاری در هر موقعیتی توجه داشته باشد.

مولوی بلخی در بیان ارزش ادب در زندگی اجتماعی می‌سراید: از خدا جوئیم توفیق ادب/ بی‌ادب محروم ماند از لطف رب/ بی‌ادب تنها نه خود را داشـــت بد. بلکه آتش در همه آفاق زد. البته آموزش ادب و اخلاق در کودکی و نوجوانی بهتر می‌تواند تأثیر داشـــته باشـــد؛ زیرا نقش در کودکی در جان کودک همانند نقش بر سنگ است که ماندگار است. از همین‌رو، امام صادق(ع) از زبان لقمان حکیم می‌فرماید: یا بنی، ان تأدبت صغیرا انتفعت به کبیرا؛ فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی در بزرگی از آن بهره می‌بری. (بحارالانوار: ص۱۳، ج۴۱۹، ح۱۳) سعدی نیز می‌سراید: هر که در خردیش ادب نکند/ در بزرگی فلاح از او برخاست/ چوب تر را چنانکه خواهی پیچ/ نشود خشک، جز به آتش راست.

۳- سکوت: انسان باید کم‌گو و گزیده‌گو باشد؛ زیرا زیاده‌گویی، هم موجب ناراحتی و خستگی مخاطب و شنونده می‌شود و هم درصد خطا و اشـــتباه گوینده را افزایش می‌دهد. انسان هر چه بیشتر بگوید احتمال خطا و اشتباه در سخنش افزایش می‌یابد و زمینه برای کاهش تأثیر نیز فراهم می‌آید. انسان اگر سکوت اختیار کند، قلب و عقل وی از اضطراب و تشویش به آرامش می‌رسد و تفکرات وی در یک مسیر درست قرار می‌گیرد و نظم و منطق می‌یابد و زمینه برای الهامات الهی فراهم می‌آید. در سکوت اســـت که انســـان به تفکر می‌پردازد و در آفاق و انفس تدبر و نظر دقیق می‌افکند و حقایق بر وی آشکار می شود و حتی به علوم لدنی و شهودی و حضوری دست می‌یابد. از این‌رو در آموزه‌های اسلام بر سکوت همراه با تفکر و تدبر و نه ســـکوت خالی تأکید بسیار شده است. امام صادق(ع) از لقمان حکیم نقل می‌کند که ایشـــان گفته است: یا بنی، ان کنت زعمت ان الکلام من فضه فان الســـکوت مـــن ذهب؛ فرزندم! اگر می‌پنداری که سخن از نقره است؛ همانا سکوت از طلاست. (اصول کافی: ج۲، ص۱۱۴، ح۶) سعدی می‌ســـراید: تا نیک ندانی که سخن عین صوابست/ باید که به گفتن دهن از هم نگشایی/ گر راست سخن‌گویی و در بند بمانی/ به ز آنکه دروغت دهد از بند رهایی.

خداوند به حضرت مریم(س) فرمان می‌دهد تا ســـکوت پیشه کند و در جواب سخنان یاوه دیگران خود سخنی نگوید. (مریم، آیات ۲۵ و ۲۶) همچنین حضرت زکریا(ع) نیز مأمور به سکوت می‌شود. (آل‌عمران، آیه۴۱)

۴- اخلاق و نشانه‌های دینداری: دین امری باطنی است که آثار آن در رفتار و گفتار خودنمایی می‌کند. در روایات بر این نکته تأکید شده که دینداری و اخلاق و حیا با عقل آمیخته و هرگز از هم جدا نمی‌شوند. (اصول کافی، ج۱، ص۱۱) پس هرگاه یکی باشد باید دو امر دیگر نیز وجود داشته باشد، وگرنه باید درباره تحقق همان یکی نیز شک و تردید کرد. به این معنا که اگر کسی اخلاق و حیا نداشته باشد باید شک کرد که عقل و دین دارد؛ و همچنین اگر بخواهیم بدانیم کسی دیندار و عاقل است باید بنگریم که آیا اخلاق و حیا دارد یا ندارد. برهمین اساس امام صادق(ع) از لقمان حکیم درباره نشانه‌های دینداری نقل کرده که او می‌فرماید: فرزندم! هر چیزی نشانه‌ای دارد که با آن شناخته می‌شود و دین سه نشانه دارد: ۱- پاکدامنی؛ ۲- دانش؛ ۳ بردباری. (بحارالانوار: ج۱۳، ص۴۲۰، ح۱۴)

۵- مراقبت و محافظت: در سیر و سلوک بر اموری چون مراقبه و محاسبه تأکید شده است؛ زیرا انسان اگر بخواهد تزکیه نفس کند و خودش را به کمالات بیاراید و از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و کمبودها برهد، باید اهل محافظت و مراقبت باشد و پس از آن به محاسبه نفس بپردازد و ببیند تا چه اندازه به کمال نزدیک و از نقص دور شـــده است. برخی از مسائل و اموری که مراقبت و محافظت بیشتری را می‌طلبد. براساس بیان لقمان حکیم(ع) مواردی است که در این حدیث بیان شده است. لقمان حکیم می‌فرماید: فرزندم! بدان که من چهارصد پیامبر را خدمت کـــردم و در کلام آنها چهار کلمه دریافتم: ۱- هرگاه در نماز هســـتی، دلت را حفظ کن؛ ۲- هر گاه بر ســـفره‌ای هستی گلویت را حفظ کن؛ ۳- هر گاه در خانه کسی هستی چشمانت را حفظ کن؛ ۲- هرگاه در بیـــن مردمی زبانت را حفظ کن. (المواعظ العددیه: ۲۳۸، باب‌الرابع) به نظر می‌رسد که بیشترین مشکلی که انسان برای خود در جامعه ایجاد می‌کند به سبب همین شهوت‌های زبانی و چشمی و شکمی است. همین زیاده‌خواهی‌های چشـــم و زبان و شکم است که آدمی را به سوی گناه سوق می‌دهد و گرفتار اسراف می‌کند. بسیاری از مردم به سبب شهوت شکم و اشتهای سیری‌ناپذیر آن به گناه حرام‌خواری گرفتار می‌شوند و بسیاری هستند که با انواع و اقسام گناهان زبانی چون دروغ و غیبت و تهمت و مانند آن خود و جامعه را تباه ســـاختند و با نگاه‌های ناپاک و چشم و هم‌چشمی و زنای چشمی و مانند آنها خود و جامعه را به سوی مفاسد و نابهنجاری‌های اجتماعی سوق داده‌اند. فقدان حضور قلب نیز موجب می‌شود تا انسان در عبادت به جایی نرسد؛ زیرا عبادتی را انجام می‌دهد که تأثیری ندارد و اگر هم داشـــته باشد خیلی کم خواهد بود به‌طوری که نمی‌تواند در برابر فشارها و وسوسه‌های سهمگین شهوت درونی و شـــیطان بیرونی مقاومت کند و پیروز میدان نبرد لشکر عقل و جهل شود.

مراعات ظرایف رفتار و گفتار در جامعه امر بسیار مهم و سازنده‌ای است. اصولاً مردم به جزئیات توجه دارند و اگر به روی شـــخص نیاورند به طریقی به نقد رفتـــار و گفتارش می‌پردازند.

یکی از بزرگان بنی‌اسرائیل از محلی گذر می‌کرد، دید گروهی از مردم مانند تشنگان آب گـــوارا به دور لقمان گرد آمده‌اند و به سخنان حکیمانه او گوش می‌دهند. آن رهگذر با تعجب به لقمان گفت: تو آن نیستی که با ما گله‌داری می‌کردی؟ گفت: آری. پرســـید: پس چگونه به این مقام رسیده‌ای؟ لقمان فرمود: سه ویژگی مرا به این مقام رسانید: ۱- راستگویی؛ امانت‌داری؛ دوری از کارهای بیهوده.

۶- خوش‌خلقـــی، صبر، نیکوکاری و یاری‌رســـانی: از جمله برترین‌های اخلاقی که امام صادق(ع) از لقمان حکیم برای انســـان بیان کرده، همین امور اســـت. لقمان حکیم می‌فرماید: فرزندم! مبادا بی‌قرار و بداخلاق و کم‌حوصله باشـــی؛ زیرا با داشتن این خصلت‌ها هیچ دوستی برایت باقی نمی‌ماند. نفس خود را وادار کن تا در امور شـــکیبا باشـــد. در رفع مشکلات برادرانت تحمل‌نما و با همه مردم اخلاق نیک داشته باش. (بحارالانوار: ج ۱۳، ص ۴۱۹، ح ۱۴) در روایات است که آدم خوش‌خلق به بهشـــت می‌رود. این بدان معناســـت که اخلاق نیک و خوشخویی در تغییر انســـان و رسیدن به کمالات بسیار نقش دارد؛ زیرا بهشت سازه‌ای از اعمال صالح انسان است و خوشخویی باید برترین اعمال صالحی باشد که بهشت انسان را می‌سازد. بدخلقی نیز دنیا را برای آدم دوزخ می‌کند و دوزخ اخروی را می‌سازد و آدمی را به آن می‌برد همچنین خداوند در آیات قرآن بر صبر و شـــکیبایی تاکید کرده و مقامات بسیاری را برای شخص صابر برشمرده است. یاری‌رسانی و کمک به برادران دینی نیز بسیار مهم و اساسی است و اگر انسان در این راه شکیبایی ورزد و مشکلات را تحمل کند، خود را به کمالاتی می‌رساند که از راه‌های دیگر شدنی نیست. سعدی شـــیرازی در این باره سروده است: حاصل نشود رضای سلطان / تا خاطر بندگان نجویی/ خواهی که خدای بر تو بخشد / با خلق خدای کن نکویی.

شاه بیت ســـخن در باب قناعت از آن امام‌علی(ع) اســـت که در سخن گهر بار خویش می‌فرماید: کفـــی بالقناعه ملکا؛ قناعت پادشاهی است.

۷. پرهیز از بدهکاری: یکی از برترین‌ها در اخلاق اجتماعی پرهیز از دین و بدهکاری نسبت به دیگران است. اگر در اسلام بر قرض‌الحسنه و کمک مالی به دیگران و وام دادن تاکید شده و خداوند بیان می‌کند که ایـــن وام نیک را در حقیقت به خدا می‌دهید و پاداش مضاعف را از خدا بخواهید (بقره، آیه ۲۴۵؛ حدید، آیه؛ ۱۱ تغابن، آیه ۱۷) اما از گرفتن وام و زیر بار رفتن قرض پرهیز می‌دهد؛ زیرا چنانکه لقمان حکیم نقل کرده، فشـــاری که از لحاظ روحی و روانی بر شخص بدهکار می‌آید، ارزش آن را ندارد که آدمی قرضی بگیرد و بدهکار شـــود. لقمان می‌فرماید:یا بنی، ایاک ان تستدین فتحزن من الدین؛ فرزندم! از قرض گرفتن بپرهیز، که از بدهی اندوهگین می‌شوی. (بحارالانوار: ج ۱۳، ص ۴۲۷، ح ۲۲) دلهره پس دادن قرض و احســـاس مسئولیت مضاعفی که ایجاد می‌شود عاملی است که آرامش را از انسان می‌گیرد. از سوی دیگر، کسی که وام می‌گیرد، باید نخســـت از آبروی خویش بگذرد و دست طلب و نیاز به سوی این و آن دراز کند که برخی هم ناکسانی هستند که عرض آدمی را می‌برند و زحمت زیادی بر انسان بار می‌کنند و بدون آنکه مشکلی را حل کنند بر مشکل دیگر با پاسخ رد خویش می‌افزایند. باید گفت حتی اگر هم حاتم و بخشنده‌ای پیدا شود و بی‌منتی بدهد، باز یک مشکل دیگری که وجود دارد اینکه دست طلب دراز کنی که خود موجب شرمساری است. صائب تبریزی می‌سراید: دست طلب چو پیش کسان می‌کنی دراز / پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش.

۸. قناعت و بی‌نیازی: انسان باید قناعت در زندگی را اصل اساسی قرار دهد و به آنچه دارد بسنده کند و با زهد ورزی اجازه ندهد تا دست نیاز به ســـوی هرکس و ناکســـی دراز کند. بزرگترین فقر انسان، حصر و آز و زیاده‌خواهی است؛ چنانکه بزرگ‌ترین ثروت هر کسی قناعت است. لقمـــان حکیم می‌فرماید: فرزندم! بی‌نیـــازی را در دلت قرار ده و هرگاه نیازمند شـــدی مردم را از آن آگاه مکن که نزد آنان بی‌ارزش می‌شـــوی بلکه از دریای برکت خدا بخواه. (ارشـــاد القلوب: ص ۷۲) پس کسی که دست طلب به ســـوی کس و ناکس دراز می‌کند، نه تنها بیرون از دایره اخلاق قناعت حرکت می‌کند، بلکه زمینه را برای آسیب جدی روانی خود فراهم می‌آورد و عرض و آبروی خویش را عرضه می‌دارد تا لقمه‌ای ناچیز را به دست آورد. تلمق‌گویی و چاپلوسی در رفتار و بسیاری از گناهان و خطاهای انســـانی ریشه در همین ترک قناعت و بی‌نیازی دارد از این رو

دلهـــره پـــس دادن قرض و احســـاس مسئولیت مضاعفی که ایجاد می‌شود عاملی است که آرامش را از انسان می‌گیرد.

سعدی بر اساس آموزه‌های وحیانی اسلام می‌سراید: عمر گرانمایه درین صرف شـــد / تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا / ای شکم خیره به نانی بساز / تا نکنی پشت به خدمت دو تا.

امیرمومنان امام علی(ع) می‌فرماید: کسی که به اندازه کفایت زندگی، از دنیا بردارد، به آســـایش دســـت یابد و آسوده‌خاطر شود، در حالی که دنیاپرســـتی کلید دشـــواری و مرکب رنج و گرفتاری است. (نهج‌البلاغه، دشـــتی، ۱۳۸۴: ص ۷۰۴) حضرت(ع) همچنین می‌فرماید: «قناعت به دست نمی‌آید مگر اینکه حرص نابود شود.» (غرر الحکم، تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ج ۵، ص ۶۶) از نظـــر حضـــرت(ع) قناعت ریشـــه در خردورزی دارد، پس حرص و آز برخاســـته از بی‌خردی اســـت. حضرت می‌فرماید: «من عقل قنع؛ آنکه تعلق می‌کند همو قناعت‌پیشه است.» (غررالحکم، تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ج ۵، ص ۱۵۰) لقمان حکیم درباره ارزش قناعت در زندگی می‌فرماید: فرزندم! بی‌نیازترین انســـان کسی است که به آنچه در دست دارد خشنود است و نیازمندترین شخص کسی است چشمش به دســـت مردم، خیره مانده است و فرمود: به آنچه خدا قسمت می‌کند راضی باش که خدای سبحان می‌فرماید: گناه کارترین بندگان من کسی است که به تقدیر من راضی نشود و نعمت‌های من را قدردانی نکند و بر بلاها شـــکیبایی نورزد (ارشاد القلوب: ۷۳) سعدی می‌سراید: ای قناعت، توانگرم گردان / که ورای تو هیچ نعمت نیست/ گنج صبر، اختیار لقمان است / هر که را صبر نیست حکمت نیست.

و شاه بیت سخن در باب قناعت از آن امام‌علی(ع) است که در سخن گهر بار خویش می‌فرماید: کفی بالقناعه ملکا؛ قناعت پادشـــاهی اســـت (نهج‌البلاغه؛ حکمت ۲۲۹) پس کسی که دوست دارد در زندگی، شاهانه زیست کند باید قناعت پیشه سازد.

۹. پرهیـــزکاری: تقوا در آیات قرآن به عنوان برآیند عبادت معرفی شـــده (بقره، آیات ۲۱ و ۱۸۳) چنانکه برآیند تقوا نیز یقین و علم لدنی الهی دانسته شده اســـت. (بقره، آیه ۲۸۲) خداوند در قرآن برای متقین مقامات بســـیاری بیان کرده و آثار و برکاتی را در دنیا و آخرت برای آن برشمرده و حتی در آیه ۱۳ سوره حجرات می‌فرماید: ان اکرمکم عند الله اتقاکم؛ به راســـتی که گرامی‌ترین شما در نزد خدا باتقواترین شماست. لقمـــان حکیم نیز در بیان آثار و برکات تقوا می‌فرماید: فرزندم! بر تو باد به پرهیزگاری که سودمندترین معامله است و اگر گناهی از تو سر زد در پی آمرزش‌خواهی و پشیمانی باش و بر رهایی دوباره از مانند آن بکوش. (ارشاد القلوب، ص ۷۲)

۱۰. پرهیز از رفتارهای زشـــت در معاشرت با مردم: انسان در برخورد اجتماعی باید برترین‌ها را بشناســـد و بدان عمل کند و از رفتار ناشایست اجتماعی پرهیز نماید؛ زیرا برخی از رفتارها شایسته نیست در معاشرت و ارتباط اجتماعی انجام شود. لقمان حکیم می‌فرماید: فرزندم! با مردم درگیر مشـــو که منفور می‌شـــوی و خود را سبک مکن که ذلیل شوی. و خود را شیرین مکن که خورده شوی و خود را تلخ مکن که کنار گذاشته شوی.

(بحارالانوار: ج ۱۳، ص ۴۲۹، ح ۲۳) ســـعدی نیز می‌سراید: تا توانی درون کس مخراش / کاندرین راه خارها باشد / کار درویش مستمند برآر / که تو را نیز کارها باشد.

لقمان همچنین در عبارت دیگری بر ترک هرگونه رفتار سازنده دشمنی پرهیز می‌دهد و می‌فرماید: یا بنی، اتخذ الف صدیق و الالف قلیل و لا تتخذ عدوا واحدا، و الواحد کثیر؛ فرزندم! هزار دوست بگیر که هزار هم کم است و یک دشمن هم مگیر که یکی از آن هم زیاد است. (بحارالانوار: ج ۱۳، ص ۴۱۴، ح ۴) لقمان از دشنام و ناسزایی در معاشرت اجتماعی اجتناب داده و می‌فرماید: یا بنی، لا تشتم الناس فتکون انت الذی شتمت ابویک؛ فرزندم! مردم را ناسزا مگو تا سبب دشنام به پدر و مادر خود نگردی، (بحارالانوار: ج ۱۳، ص ۴۳۰، ح ۲۳) امام پنجم لقبش باقر به معنای شکافنده است. به آن حضرت باقرالعلوم، یعنی شکافنده دانش‌ها می‌گفتند. روزی مردی مسیحی، به صورت مسخره، کلمه باقر را به کلمه بقر تغییر داد و به آن حضرت گفت: انت بقر؛ تو گاو هستی! امام، بدون آنکه از خود ناراحتی نشان دهد و اظهار عصبانیت کند، با کمال ســـادگی گفت: نه، من بقر نیستم، من باقر هستم. مسیحی گفت: تو پسر زنی هستی که آشپز بود. امام فرمود: شغلش این بود و شغل عار و ننگ محسوب نمی‌شود. مسیحی گفت: مادرت سیاه و بی‌شرم و بد زبان بود! امام فرمود: اگر این نســـبت‌ها که به مادرم می‌دهی راست است، خداوند او را بیامرزد و از گناهانش بگذرد و اگر دروغ است، خداوند از گناه تو بگذرد که دروغ و افترا بستی! مشاهده این همه حلم، از مردی که قادر بود همه‌گونه آزار یک مرد خارج از دین اســـلام را فراهم آورد، انقلابی در روحیه مرد مســـیحی ایجاد کرد و او را به سوی اسلام کشاند و با دیدن چنین برخوردی مسلمان شد. (برگرفته از کتاب هدایتگران راه نور، تالیف محمدتقی مدرسی و کتاب داستان راستان، تالیف شهید مرتضی مطهری با اندکی تغییر و تصرف)

۱۱. همنشینی با عالمان و دانش‌اندوزی: از دیگر اموری که باید به عنوان بهترین‌های اجتماعی در حوزه اخلاق و معاشرت به آن اشاره کرد، معاشـــرت با عالمان و بهره‌گیری از علم و دانش آنان است. لقمان حکیم در این باره می‌فرماید: فرزندم! همنشین عالمان باش و نزدشان زانو بزن که خداوند دل‌ها را به نور حکمت زنده می‌کند همان‌گونه که زمین را با باران زیاد زنده می‌سازد. (بحارالانوار: ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۲۲)

۱۲. ترک معاشـــرت فاسدان: همان‌طوری که معاشرت با نیکان و عالمان برای انسان سرمایه است، معاشرت با بدان و فاسدان بلای جان و دین و ایمان است. لقمان حکیم می‌فرماید: فرزندم! از همنشینی با بدان بپرهیز زیرا آنان مانند ســـگانند؛ اگر چیزی نزد تو پیدا کردند، می‌خورند وگرنه تو را مسخره و رسوا سازند و دوستی میانشان لحظه‌ای بیش نیست. (بحارالانوار: ج ۱۳، ص ۴۲۸، ح ۲۳) ســـعدی شـــیرازی نیز می‌سراید: با بدان کم نشین که صحبت بد / گرچه پاکی، تو را پلید کند / آفتاب بدین بزرگی را / لکه‌ای ابر ناپدید کند.

پرسش‌ها و پاسخ‌هایی درباره توسل

آیت‌الله جعفر سبحانی

در میان اعمالی که مســـلمانان در حرم پیامبر(ص) و یا بقاع متبرک دیگر انجام می‌دهند، بیش از همه توســـل؛ مـــورد انتقاد وهابیان قرار می‌گیـــرد. آنان در این مورد اعتراض‌هایی دارند که در این بخش به نقل و نقد آنها می‌پردازیم:

۱- آیا درخواست دعا از میت، پرستش او نیست؟

آنها بر این عقیده‌اند که درخواست دعا از انسان زنده که قادر بر انجام خواسته دعاکننده اســـت، جایز است و پرستش نیست، ولی درخواست دعا و یا هر عمل دیگر از فرد درگذشـــته که قادر بر انجام آن نیست، نوعی پرستش میت به‌شمار می‌رود و طبعا انجام‌دهنده آن در شمار مشرکان قرار می‌گیرد.

پاســـخ: اولا هیچ‌گاه حیات و موت و یا زنده و مرده بودن درخواست‌شونده، ملاک عبادت و پرستش و شرک و توحید نیست. چگونه ممکن است درخواست دعا از فرد زنده عین توحید باشـــد، ولی درخواســـت همان دعا از فرد درگذشته عین شرک به‌شـــمار رود؟ در حالی که ماهیت عمل یکی است؛ جز اینکه طرف درخواست‌شونده در یکی در قید حیات است و در دیگری رخت از جهان بربسته است و هرگز هیچ موحدی حیات و موت را میزان توحید و شرک معرفی نکرده اســـت. آری! حیات و موت می‌تواند در مفید بودن و نبودن این درخواســـت موثر باشد، اما در توحید و شرک تاثیری ندارد.

ثانیا اساس استدلال کسانی که درخواست دعا از میت را شرک می‌دانند، این اســـت که مرگ انبیا و اولیا را پایان زندگانی آنان می‌پندارند و برای آنان حیات برزخی قائل نیستند، در حالی که در جای خود به روشنی ثابت شده که شهیدان، انبیا، اولیا و حتی مجرمان، پس از مرگ در حال حیاتند.

ثالثا هر نوع دعوت و درخواســـت هنگامی رنگ شـــرک به خود می‌گیرد که انسان درباره درخواست‌شونده نوعی الوهیت و خداوندگاری و تفویض امور به وی قائل شـــود. در چنین حالتی است که درخواست از آن فرد، (زنده باشد یا مرده)، پرستش وی به‌شمار می‌رود، ولی درخواست دعا از یک شخص، با این عقیده که او یک انسان وارسته است و خدا پذیرای دعا و درخواست اوست، ارتباطی به شرک ندارد و تمام مسلمانان جهان در محضر پیامبر(ص) او را به این وصف می‌ستایند.

۲- آیا درخواست دعا از میت بی‌فایده نیست؟

برخی معتقدند کسی که از دنیا رفته، قادر به اجابت درخواست متوسل نیست، بنابراین هر نوع توسل و درخواست دعا از او عمل لغو و بیهوده‌ای است.

اساس استدلال کسانی که درخواست دعا از میت را شرک می‌دانند، این است که مرگ انبیا و اولیا را پایان زندگانی آنان می‌پندارند و برای آنان حیات برزخی قائل نیستند، در حالی که در جای خود به روشنی ثابت شده که شهیدان، انبیا، اولیا و حتی مجرمان، پس از مرگ در حال حیاتند.

پاسخ: منشأ این سوال یک نوع جهان‌بینی مادی است که مرگ اولیا را پایان زندگی دانســـته و برای آنان حیات و زندگی برزخی قائل نیست، ولی با توجه به اصولی ثابت شده، آنان از حیات بالایی برخوردارند، سخن ما را می‌شنوند و ارتباط ما با آنان قطع نشده است؛ بنابراین درخواست دعا امری عقلایی بوده و لغو و بیهوده نیست، اما اینکه آنان به درخواست ما پاسخ مثبت می‌گویند یا نه، به وجود شرایط درخواست‌کننده و موضوع درخواست بستگی دارد.

۳- آیا میان ما و کسانی که از دنیا رفته‌اند مانعی وجود دارد؟

عده‌ای بر این باورند که میان ما و افرادی که از جهان رخت بربسته‌اند، حائلی وجود دارد که مانع از ارتباط ما با آنان می‌شود به گواه اینکه قرآن می‌فرماید: «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»، «در پیش روی آنان تا روز قیامت مانعی وجود دارد.» (مومنون/۱۰۰)

پاســـخ: برزخ در لغت عرب به معنی حائل و مانع اســـت ولی این مانع مربوط به بازگشت مجدد رفتگان به حیات دنیوی است نه مانع از ارتباط با آنان، شاهد این مطلب ما این آیه است: «حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعـــون. لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمه هو قائلها».تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد می‌گوید: پروردگارا! مرا به دنیا بازگردان، باشد که من در آنچه که وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم (خطاب می‌رسد:) هرگز! چنین نیست! این سخنی است که او گوینده آن است... (مومنون/۱۰۰)با توجه به اینکه گنهکار، خواهان بازگشـــت به این دنیاست، قرآن در رد درخواست او می‌فرماید: «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»: پیش روی آنان حائل و مانعی وجود دارد که از بازگشت به این دنیا و تحقق آرزوی آنان جلوگیری می‌کند.بنابراین، حائل، مانع از بازگشت به دنیا اســـت نه مانع از آگاهی و ارتباط میان رفتگان و زندگان.

۴- مقصود از آیه «انک لاتسمع الموتی» چیست؟

می‌گویند: قرآن در مقام تشریح وضع مشرکان، آنان را به میت تشبیه می‌کند و می‌گوید: «ای پیامبر گرامی! تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی.» (نمل/۸۰) و در آیه دیگر می‌فرماید: «و ما انت بمسمع من فی‌القبور»: کسانی را که در گورها هستند نمی‌توانی شنوا سازی. (فاطر/۲۲)

وجه شبه در تشبیه مشرک به میت این است که هر دو فاقد حس شنوایی هستند.

پاســـخ: وجه شبه، نفی سماع و یا فقدان قوه شنوایی نیست، زیرا مشرکان، همگی دارای این قوه بودند، بلکه وجه شبه چیز دیگری است و آن نفی سودمند بودن است یعنی همان‌طور که دعوت میت به ایمان و عمل صالح سودی نمی‌بخشد و زمان عمل سپری شده است، دعوت مشرکان نیز برای آنان سودی ندارد.

درخواست دعا از یک شخص، با این عقیده که او یک انسان وارسته است و خدا پذیرای دعا و درخواست اوست، ارتباطی به شرک ندارد و تمام مســـلمانان جهان در محضر پیامبر(ص) او را به این وصف می‌ستایند.

جالب اســـت بدانیم که شاگرد ابن تیمیه یعنی ابن قیم الجوزیه در کتاب خود «الروح» هر دو آیه را همین‌گونه تفسیر کرده است.اکنون پس از پاسخ به پرســـش‌های چهارگانه پیرامون توسل به دعای اولیا، یادآور می‌شویم که شیخ خلیل سهارنپوری فتوای ۷۵ نفر از علمای اهل سنت بر جواز توسل را گردآوری و عبدالرحمن سربازی آن را به نام «عقیده اهل سنت و جماعت در رد وهابیت و بدعت» در ســـال ۱۳۷۰ ش ترجمه و منتشر کرده است. در کتاب یاد شده چنین آمده است: «از نظر ما و مشایخ ما زیارت قبر سیدالمرسلین از بزرگترین راه‌های تقرب به درگاه الهی و دارای مهم‌ترین ثواب‌ها و بزرگترین وسیله برای دســـتیابی به درجات عالیه است. حتی امری است نزدیک به درجه واجبات و فرائض شرعی؛ اگرچه رسیدن به آن جز با شدّ رحال و تحمل رنج سفر و بذل جان و مال نباشـــد. توسل به انبیا و اولیا و صلحا و شهدا و صدیقین در دعاها، چه در حال حیات آنها و چه بعد از وفات ایشان جایز است.» (1)

از:ماهانه مکتب اسلام، شماره ۶۵۶

۱- خلیل احمد ســـهارنپوری، عقاید اهل سنت و جماعت در رد وهابیت و بدعت، ص ۸۶.

چراغ راه

حسد نابود کننده ایمان

قال‌الامام علی(ع): «لاتحاسدوا، فان الحسد یا کل الایمان، کما تأکل النار الحطب»

امام علی(ع) فرمود: حسد نورزید که حسد ایمان را چونان آتشی که هیزم را خاکستر می‌کند، نابود می‌سازد. (1)

۱- نهج‌البلاغه- خطبه۸۶

حکایت خوبان

چگونه عمل صالح باطل می‌شود؟

امام‌باقر فرمود: خدای سبحان در روز قیامت گروهی را برمی‌انگیزد که پیش پای آنان نور سفیدی همچون پارچه‌ای بسیار سفید وجود دارد. سپس فرمان می‌دهد: «کن هباء منثورا» (ذرات پراکنده و ناچیز شو)آن‌گاه امام باقر(ع) به ابوحمزه ثمالی فرمود: ای ابا حمزه! صاحبان این نور که به فرمان خداوند نورشـــان گرفته شد و از بین رفت کسانی هستند که در دنیا اهل نماز و روزه بودند، اما هرگاه مالی حرام بر آنان عرضه می‌شد می‌خوردند و هرگاه فضل و منقبت امیرمومنان(ع) را یادآوریشان می‌کردند آن را انکار می‌نمودند. آن‌گاه فرمود: هباء منثور(1) (ذرات بسیار ریزی است که در شعاع خورشید هنگامی که از روزنه تابش می‌کند مشاهد می‌شود)

همچنین در کلامی دیگر از آن حضرت نقل شده که پیامبر اسلام فرمود: کسی که «ســـبحان‌الله» «الحمدلله» «لااله الا الله» یا «الله‌اکبر» بگوید خداوند برای هر کدام از آن‌ها برای او نهال درختی در بهشـــت می‌نشاند. مردی از قریش گفت: ای رسول‌خدا پس ما در بهشت صاحب درختان زیادی خواهیم بود. حضرت فرمود: آری، اما بترســـید تا آتشی نفرستید آنها را بسوزاند و این است معنای آیه «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم» (محمد - ۳۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید: اطاعت کنید خدا را و رسول خدا و اعمال خود را باطل نسازید.»(2)

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹
۲- همان، ج ۵، ص ۴۵

پرسش و پاسخ

حبط و تکفیر عمل

پرسش:

مفهوم حبط و تکفیر را توضیح داده و چگونگی حبط اعمال مومنین و کفار را بیان فرمایید؟

پاسخ:

در بخش نخســـت پاسخ به این سوال به مفهوم حبط و باطل شدن و بی‌اجر و ثواب شدن عمل اشاره کردیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی‌می‌گیریم.

چگونگی حبط و تکفیر

آیا اعمال در یکدیگر اثر متقابل دارند و یکدیگر را باطل می‌کنند، و یا نه بلکه حسنات حکم خود، و اثر خود را دارند، و سیئات هم حکم خود و اثر خود را دارند، در اینجا چند نظر وجود دارد:

الف: بعضی از علما قائل به تباطل و تحابط اعمال شـــده‌اند، و گفته‌اند: اعمال یکدیگـــر را باطل می‌ســـازند، و آنگاه این علما در بیـــن خود اختلاف کرده، بعضی گفته‌اند: هر گناهی حسنه قبل از خود را باطل می‌کند، و هر حسنه‌ای سیئه قبل از خود را از بین می‌برد.

البته این از نظر قرآن مسلم است که حسنات چه بسا می‌شود که اثر سیئات را از بین می‌برد، چون قرآن در این‌باره تصریح دارد. «ان الحسنات یذهبن السیئات» «خوبی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برد» (هود- ۱۱۴) همچنان‌که فرمود: الا «من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات» «مگر کسی که توبه کند، و ایمان آورده عمل صالح انجام دهد، اینان همان‌هایند که خدا گناهانشان را مبدل به حسنات می‌کند». (فرقان- ۷۰)

ب: بعضی دیگر گفته‌اند: میان حســـنات و سیئات موازنه می‌شود، به این معنا که از حسنات و سیئات هر کدام بیشتر باشد، به مقدار آنکه کمتر است از آنکه بیشتر است کم می‌شود، تا بقیه بیشتر بدون منافی باقی بماند، و لازمه این دو قول این است که برای هر انسانی از اعمال گذشته‌اش بجز یک قسم نمانده باشـــد، یا حسنه به تنهایی، و یا سیئه به تنهایی و یا اینکه هر دو با هم مساوی بوده، و تساقط کرده‌اند، و هیچ چیز برایش نمانده باشد. و این نظر درست نیست، زیرا اولا از ظاهر آیه: «وَءَاخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَـــيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» «و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند؛ و کار خوب و بد را به هم آمیختند؛ امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!» (توبه- ۱۰۲) و یک دسته دیگرند که به گناهان خود اعتراف کرده، اعمالی صالح و اعمالی طالح را بهم در آمیخته‌اند و امید است خدا از ایشان در گذرد، که خدا آمرزگار مهربان است. بر می‌آید که اعمال چه حسنات و چه سیئات، باقی می‌ماند، و تنها توبه خدا سیئات را از بین می‌برد، و تحابط به هر معنایی که تصورش کنند با این آیه نمی‌سازد. و ثانیـــا خدای تعالی در مســـئله تاثیر اعمال همان روشـــی را دارد که عقلا در اجتماع انســـانی خود دارند و آن روش مجازات اســـت، که کارهای نیک را جدا پاداش می‌دهند، و کارهای زشت را جداگانه کیفر، مگر در بعضی از گناهان که باعث قطع رابطه مولویت و عبودیت از اصل می‌شـــود، که در این موارد تعبیر به حبط عمل می‌کنند.

ج: بعضی دیگر گفته‌اند: نوع اعمال محفوظند، و هر یک از اعمال اثر خود را دارد چه حسنه و چه سیئه. بله چه بسا می‌شود که حسنه سیئه را از بین می‌برد همچنان‌که فرمود: «يَاأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـــاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ (روشن‌بینی خاصّی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت؛) و گناهانتان را می‌پوشـــاند؛ و شـــما را می‌آمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!» (انفال- ۲۹)

و نیز فرموده: «إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا» «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم» (نساء -۳۱)

در موارد تکفیر اعمال حسنه و همچنین درباره تکفیر در بسیاری از آیات داریم که توبه موجب غفران و کفّارۀ گناهان اســـت. چون غفران و تکفیر بمعنای تغطیه اســـت، یعنی پوشـــانیدن چیزی را با غِطاء و روپوش؛ و البتّه توبه در حکم سِتار و پرده‌ایست که گناهان را در زیر خود مخفی می‌کند.

سلوک عارفانه

خودپرستی و خداپرستی در سالک جمع نمی‌شود

(بدان ای سالک عزیز!) نمی‌شود که انسان هم خودپرست باشد و هم خداپرست. نمی‌شود که انسان هم منافع خودش را ملاحظه کند و هم منافع اسلام (را). باید یکی از این دو تا باشد، یا باید الهی باشد، یا شیطانی. این دو راه است.(1)

تا انسان در حجاب خود است و به خود سرگرم است، خرق حجب حتی حجب نوری را نکرده، فطرتش محجوب اســـت و خروج از این منزل علاوه بر مجاهدت، محتاج به هدایت حق تعالی است.(2)

۱- صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۱۰
۲- همان، ج ۱۸، ص ۴۴۳

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir